

مردان هم بازنده‌اند (۲)

عباس عبدي

درباره ناکافی بودن رشد جسمی برای ازدواج

امروز اغلب و قریب به اتفاق ازدواج‌ها مستلزم مستقل شدن زندگی زوجین جوان از خانواده پدری است و مدیریت این خانواده و شکل دادن فضای مناسب در میان زن و مرد و تربیت کودک، نیازمند آموزش‌ها و تجربیات بیشتری است و دختر یا پسر پیش از ازدواج باید وارد مرحله‌ای شوند که خودکنترلی و استقلال رفتاری کامل داشته باشند. زیرا بر خلاف گذشته، بلافاصله پس از ازدواج و تشکیل خانواده از حوزه نظارت پدر و مادر و سایر بزرگان خانواده خارج می‌شوند. بنابراین این لزوم گذراندن فرآیندهای آموزشی و توانمند شدن فکری، موجب شده که دوره کودکی و پیش از ازدواج طولانی‌تر شود. اگر در قدیم دختری ۱۳ یا ۱۵ ساله با پسری ۱۸ساله ازدواج می‌کرد، آنان در خانواده و در يك اتاق کنار پدر و مادر و حتی پدر بزرگ و در مسکن مشترك زندگی می‌کردند و نیازی به طی کردن دوره‌های آموزشی و درس خواندن هم نداشتند و اشتغال آنان هم عموماً خانوادگی بود، و نیاز اقتصادی خاصی بیش از توان خانواده نداشتند. حتی سفره آنان هم تا سال‌های زیادی مشترك بود. ولی اکنون همه این شرایط تغییر کرده است، پس در این ساختار جدید نمی‌توان سن ازدواج را پایین نگه داشت. نکته دیگری که مکمل همین بحث است ممنوعیت اشتغال کودکان است. در نظام‌های قدیم ممنوع کردن کار کودکان پدیده نامفهومی بود، به ویژه اینکه کودکان عموماً کارکن فامیلی و در خانواده بودند. ولی اکنون این پدیده مذموم و حتی غیرقانونی شده است. چرا؟ چون مساله فقط رعایت حقوق کودک نیست، بلکه حقوق جامعه نیز ضایع می‌شود. کودکانی که از چندسالگی کار کنند، فرسوده شده و آموزش نخواهند دید، و بدون توانمندی وارد جامعه جدید شده و زندگی متعارفی نخواهند داشت و همه نتایج آن علیه منافع عمومی و علیه جامعه است. بنابراین هر گونه کوششی برای پایین آوردن سن ازدواج، موجب اختلال در نهاد جدید «خانواده هسته‌ای» می‌شود. قتل مزبور و رفتار آن خانم نیز دقیقاً در همین قالب قابل تحلیل و فهم است. این خانم هنوز از دوره کودکی خود عبور نکرده بود که او را به ناچار به ایفای نقش همسر داری و مادری واداشته‌اند. از ظاهر وی و پدر و عمویش می‌توان

حدس زد که جزو طبقه متوسط هستند، ازدواج دختران این طبقه در سن کمتر از ۱۸ سال (عدد منظور نیست، بلکه رسیدن به يك مرحله از رشد و بلوغ فكري است) بسیار خطرناك است. در رفتار این خانم نوعي از خامي کودکانه را به روشني شاهدیم. در قانون موجود حداقل سن ازدواج ۱۳ سال است ولي فارغ از این قانون، اغلب پدران و مادران به ویژه در طبقه متوسط و به درستي با ازدواج فرزندان خود در سنين پايين موافقت نمیکنند، در نتیجه کوششهاي قانونگذاران و برنامهريزان براي پايين آوردن عملي سن ازدواج از رقم ۱۸ سال، آب در هاون کوبیدن است. باید دید آیا آقایان قانونگذاران و ديگر افراد حكومتي نیز حاضرند دختران خود را در سنين پايين مثل ۱۳سالگي به عقد ازدواج ديگران درآورند يا فقط این بدبختي را براي ديگران میخواهند؟ فراموش نکنیم که در دنياي امروز، بلوغ جسمي بخش کوچكي از شرایط لازم براي ازدواج و تشكيل خانواده است. بهطور كلي کوشش براي پايين آوردن سن ازدواج بازگرداندن مسیر توسعه به عقب است و اقدامي عليه جامعه از طريق تضعيف نقش و نادیده گرفتن موقعیت زنان است. این فرآیند به زیان همه از جمله مردان نیز هست. این دو قاتل و دو پدر و حتي ديگر اعضاي خانواده نیز قرباني این وضع هستند و باید تا پايان عمر داغ چنین رفتاري را تحمل کنند. جامعه نیز بازنده این سیاست اشتباه است. اشتباه سیاستگذاران براي پايين آوردن سن ازدواج از آنجا ناشي ميشود که گمان میکنند با این کار نهاد خانواده تقویت و فرزندآوری زیاد خواهد شد و افراد دنبال روابط خارج از ازدواج نخواهند رفت. هر سه فرض نادرست است. فقط ذهنهاي ساده چنین تحلیلهايي میکنند زیرا تجربه نشان داده نهاد خانواده هستههاي در این ازدواجها ضعیف ميشود و حتي پیش از قوام یافتن متلاشي ميشود. فرزندآوری نیز مرتبط با وضع اقتصادي است. خانواده انسان با کارخانه یا ماشین جوجهکشي فرق میکند. همین مورد خانم اهوازي نشانههاي از آن است که چگونه ازدواج کودکان موجب جري شدن در روابط جنسي ميشود هم در میان مرد جوان و هم زنان کم سن و سال. زنان کودکسال، قادر نیستند بر رفتار شوهرانشان نظارت کنند و مانع روابط نامناسب آنان شوند. بهطور كلي باید گفت سن ازدواج يك امر اجتماعي و تابع موقعیت زن در جامعه و خانواده است آن را نمیتوان دستوري کم یا زیاد کرد. سیاستگذاري دستوري موجب نتایج منفي و معکوس این اهداف خواهد شد.

منبع: روزنامه اعتماد ۱۴ اسفند ۱۴۰۰ خورشیدی